

- ﴿ ۴۶۰ / سیر رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۰ / کمانها و نیزه‌های رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۱ / اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۱ / شتران رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۳ / ماده شتران  
 ﴿ ۴۶۴ / شیرده رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۴ / بزها و گوسپندهای شیری رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۵ / خدمتگزاران و بردگان رسول خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۷ / خانه‌ها و حجره‌های همسران رسول  
 خدا (ص) ﴾  
 ﴿ ۴۶۹ / صدقات رسول خدا (ص) : اوقاف / ﴿ ۴۷۰ / چاههای که پیامبر (ص) از آب آنها  
 آشامیده‌اند / ﴿ ۴۷۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ بَيِّرْ وَا عِن

## کسانی که نسب رسول خدا (ص) به آنها می‌رسد

شیخ امام عالم حافظ<sup>۱</sup> علامه نسابه، شرف‌الدین ابومحمد عبدالؤمن بن خلف بن ابوالحسن دمیاطی رَحِمَهُ اللهُ<sup>۲</sup> برای ما از قول شیخ امام محدث و مورد اعتماد اهالی شام، شمس‌الدین ابوالحجاج یوسف بن خلیل بن عبدالله دمشقی<sup>۳</sup>، از قول ابومحمد عبدالله بن دِهَبِل بن علی بن کاره، از قول قاضی ابوبکر بن محمد بن عبدالباقی بن محمد بن عبدالله انصاری، از قول ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن حسن بن عبدالله جوهری، از قول ابوعمَر محمد بن عباس بن محمد بن زکریا بن یحیی بن معاذ بن حیویه خَرَّاز، از قول ابوالحسن احمد بن معروف بن بشر بن موسی خَشَّاب، از قول ابومحمد حارث بن محمد بن ابی‌اسامه تمیمی، از قول ابوعبدالله محمد بن سعد بن منیع رحمه‌الله نقل می‌کرد که او می‌گفته است. محمد بن مصعب قُرَیْسَانِی از قول اوزاعی<sup>۴</sup>، از یحیی بن ابوکثیر، از ابوسلمه بن عبدالرحمن<sup>۵</sup>، از

۱. در اصطلاح محدثان، حافظ به کسی گفته می‌شود که به احوال راویان حدیث اطلاع کامل و مقدار بسیار زیادی حدیث را حفظ داشته باشد. - م.
۲. متولد ۶۱۳ و درگذشته ۷۰۵ هجری قمری، از بزرگان مذهب شافعی و دارای تألیفات ارزنده در فقه و حدیث و سیره برای اطلاع بیشتر، رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۳۱۸. - م.
۳. دمشقی، ابن خلیل، محدث بزرگ حنبلی مذهب که به بغداد و اصفهان هم مسافرت کرده است. متولد ۵۵۵ درگذشته به سال ۶۴۸ هجری است، رکن: همان منبع، ج ۹، ص ۳۰۴. - م.
۴. اوزاعی، عبدالرحمن بن عمرو، درگذشته به سال ۱۵۷ هجری قمری، ساکن بیروت، رکن: حاج شیخ عباس قسبی، الکنی واللقاب، ج ۱، چاپ صیدا، ۱۳۵۸، ص ۵۱. - م.
۵. ظاهراً مقصود ابوسلمه پسر عبدالرحمن بن عوف است که در طبقات مکرر از او نقل روایت شده است. مراجعه کنید به فهارس طبقات، چاپ ادوارد ساخو، ج ۹. - م.

ابوهریره<sup>۱</sup>، و حکم بن موسی از هتئل بن زیاد، از اوزاعی، از ابوعمّار، از عبدالله بن قُرُوح، از ابوهریره نقل می‌کردند که: \* پیامبر (ص) فرموده است: من برگزیده و سرور فرزندان آدمم. محمد بن مُصعب از اوزاعی، از شداد، از واثله بن اسْتَع<sup>۲</sup> نقل می‌کرد که پیامبر (ص) فرموده است: \* خداوند از میان فرزندان ابراهیم (ع)، اسماعیل (ع) را برگزید و از میان فرزندان اسماعیل، بنی کنانه را برگزید، و از بنی کنانه، قُریش را برگزید و از قُریش، بنی هاشم را برگزید، و مرا از میان بنی هاشم برگزید. انس بن عیاض لُثی<sup>۳</sup> که معروف به ابوضمیره مدنی است از قول جعفر بن محمد بن علی (ع)<sup>۴</sup>، از قول پدرش محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کرد<sup>۵</sup> که پیامبر (ص) فرموده است: \* خداوند نخست مردم زمین را به دو گروه تقسیم کرد و مراد در بهتر آن دو گروه قرار داد و سپس آن نیمه را به سه دسته تقسیم فرمود و مراد در بهترین آن دسته‌ها قرار داد. آن‌گاه عرب را از میان مردم برگزید، و قُریش را از عرب برگزید و بنی هاشم را از قُریش، و بنی عبدالمطلب را از میان بنی هاشم و مرا از میان ایشان برگزید.

عاریم بن فضل سدوسی و یونس بن محمد مؤدب از قول حمّاد بن زید، از ابن دینار<sup>۶</sup>، از محمد بن علی (ع) نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرموده است: \* خداوند عرب را برگزیده است و از ایشان خاندان کنانه یا نصر بن کنانه را برگزیده است و از ایشان قُریش را انتخاب کرده است و از قُریش بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا برگزیده است. یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی از علاء بن خالد، از عبدالله بن عبید بن عمیر نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرموده است: \* خداوند عرب را برگزیده و کنانه را از عرب و قُریش را از کنانه و بنی هاشم را از قُریش و مرا از بنی هاشم برگزیده است.

۱. برای اطلاع از شرح حال ابوهریره مراجعه کنید به کتاب بازرگان حدیث یا سیخ‌الصدیره تألیف استاد ابوزَیْة، ترجمه دانشمند محترم آقای وحید گلنایگی، ص ۳۰۰.
۲. واثله بن اسْتَع، از اصحاب رسول خدا (ص) و از اصحاب صُنّة است و گفته‌اند مدت سه سال افتخار خدمتگزاری رسول خدا را داشته است، در سال ۸۳ هجری در یکصد و بیست سالگی درگذشته است. رکت: اسدالغابه، ج ۵، ص ۷۷-۷۸.
۳. متولد ۱۰۴ و درگذشته به سال ۲۰۰ هجری است، در عصر خود از محدثان مشهور مدینه بوده است، رکت: زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۶.
۴. حضرت امام جعفر بن محمد الصادق (ع) متولد ۸۳ و درگذشته به سال ۱۴۸ هجرت است، ص ۳۰۰.
۵. حضرت امام محمد باقر (ع) متولد ۵۷ و درگذشته به سال ۱۱۷ هجرت است، ص ۳۰۰.
۶. عمرو بن دینار، متولد ۴۶ و درگذشته به سال ۱۲۶ هجرت، اصلاً ایرانی است، رکت: زرکلی، الاعلام، ج ۵، ص ۲۴۵-۲۴۶.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از یونس، از حسن نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: \* من والانی اذ ترّی عربی.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از قول پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر این گفتار الهی که «رسولی از خود شماست»<sup>۱</sup> می‌گفته است: \* منظور این است که از خود شما اعراب است و شما او را زاییده‌اید.

فضل بن ذکین از علاء بن عبدالکریم، از مجاهد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در یکی از سفرهایش در شب حرکت می‌کرد و مردی هم همراه او بود، صدای آواز خواندن کسی را که برای شتران آواز می‌خواند شنیدند و متوجه شدند گروهی جلوتر از ایشان در حرکت هستند. پیامبر (ص) به همراه خود فرمود: خوب است پیش این آوازخوان برویم. گوید: نزدیک ایشان رسیدیم و میان آنها رفتیم. پیامبر (ص) پرسید: شما از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرِّم. فرمود: من هم از مُضَرِّم، آوازخوان ما خسته شد و صدای آوازخوان شما را شنیدیم و پیش شما آمدیم.

عبیدالله بن موسی عبّسی از سُفیان بن سعید ثوری، از حبيب بن ابی ثابت، از یحیی بن جعدده نقل می‌کرد: \* پیامبر (ص) به گروهی مسافر برخورد کرد و پرسید: از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرِّم. فرمود من هم از مُضَرِّم. آنها گفتند: هر دو تنی از ما بر یک شتر سوار می‌شویم و جز دو چیز سیاه زاد و توشه‌یی نداریم. پیامبر (ص) فرمود: ما نیز همچنانیم و جز آب و خرما زاد و توشه‌یی نداریم.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از قول حَنْظَلَة بن ابی سُفیان جُمَحِی، از طاووس<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در یکی از سفرهای خود صدای آواز کسی را که برای شتران آواز می‌خواند شنید، و خود را به ایشان رسانید و فرمود: آوازخوان ما خسته شده است. صدای آوازخوان شما را شنیدیم و آمدیم تا شعر و صدایش را بشنویم، شما از کدام قبیله‌اید؟ گفتند: از مُضَرِّم. فرمود: من هم از مُضَرِّم. آنها گفتند: ای رسول خدا نخستین آوازی که برای شتران خوانده شده است داستانی دارد و چنین است که مردی در سفر با

۱. مخنی از آیه ۱۲۸ سوره بقره - توبه - است. - م.

۲. مقصود، طاووس بن کلبان حولانی است، که اصلاً ایرانی و از تابعین است، از ابن عباس و ابوهریره نقل حدیث کرده است. او متولد سال ۳۳ و درگذشته به سال ۱۰۶ هجری است، رکن: وفيات الاعیان، ج ۲، چاپ محمد مجیب الدین عبدالحمید، ص ۱۹۴ و الکنی والالقباب، ج ۱، ص ۴۰۱ و زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۳۲۲. - م.

چوبدستی بر دست غلام خود زد، غلام که دستش شکسته شده بود ضمن کشیدن شتر، فریاد برداشته بود که وای دستم وای دستم، و با سوز دل شتران را هی می‌کرد و آنها از پی او حرکت می‌کردند.

معن بن عیسی اشجعی قرآز<sup>۱</sup> از معاویه بن صالح، از یحیی بن جابر که برخی از اصحاب پیامبر (ص) را درک کرده است نقل می‌کرد که می‌گفته است: «بنی فهیره پیش پیامبر (ص) آمدند و گفتند: تو از مایی. فرمود: جبرئیل به من خبر داده است که من از مضمزم. یزید بن هارون از قول عوام بن حوشب، از منصور بن معتمر، از ربیع بن جراح، از حذیفه نقل می‌کرد که حذیفه خطاب به قبیله مضمزم می‌گفته است: «پیامبر (ص) که سالار و سرور فرزندان آدم است، از شماست.

عَفَّان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از مَعْمَر، از زهری<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «نمایندگان قبیله کِنْدَه نزد پیامبر (ص) آمدند در حالی که جبه‌های یمنی پوشیده بودند و یقه و سردست لباسهای آنها با پارچه دِیبا آراسته بود. پیامبر (ص) فرمود: مگر شما مسلمان نشده‌اید؟ گفتند: چرا. فرمود: پس این جامه‌ها را از تن درآورید. آنها جبه‌های خود را درآوردند. بعد به پیامبر (ص) گفتند: شما فرزندان عبدمناف فرزندان آکِل المُرَّار<sup>۳</sup> هم هستید. پیامبر (ص) فرمود: در مورد عباس و ابوسفیان این نسبت صحیح است. آنها گفتند: ما این نسبت را در مورد شما هم صحیح می‌دانستیم. فرمود: نه، ما فرزندان نصر بن کنانه‌ایم و از لحاظ نسب به نسب مادر خود توجه نداریم و خود را به کسی غیر از پدرمان منسوب نمی‌سازیم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب نقل می‌کند که می‌گفته است: «به ما خبر رسیده است که پیامبر (ص) به نمایندگان کِنْدَه که در مدینه به حضورش آمدند و تصور می‌کردند بنی‌هاشم از قبیله ایشانند فرمود: ما فرزندان نصر بن کنانه‌ایم، به نسب مادران خود توجه نداریم و خود را به کسی غیر از پدرمان منسوب

۱. قرآز، ابراهیم فرزندش. - م.

۲. زهری، ابن شهاب منولد ۵۸. درگذشته به سال ۱۲۴ هجری، از بزرگان تابعین مدینه است، در کلی، الاغلام، ج ۷، ص ۳۱۷. - م.

۳. آکِل المُرَّار، لقب حارث بن عمرو بن حجر بن عمرو بن معاویه، جد امروالتیس و یمنی است. زکاة، یوبوی، بیاباة الاراب، ج ۱۸، باب دارالکتب، ص ۸۸. - م.

نمی‌سازیم.

معن بن عیسی از ابو ذئب، از پدرش نقل می‌کند که به پیامبر (ص) گفته شد: \* مردمی از قبیلهٔ کنده تصور می‌کنند شما از قبیلهٔ ایشانید. پیامبر (ص) فرمود: این موضوع را عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان بن حرب عنوان کردند تا در یمن محفوظ باشند و در امان؛ پناه بر خدا که مادران خود را به زنا نسبت دهیم یا بیهوده نسب خود را به کسی برسانیم؛ ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم و هر کس چیز دیگری غیر از این بگوید دروغ گفته است.

عنان بن مسلم از حماد بن سلمه، از عقیل بن طلحة، از مسلم بن هیصم، از اشعث بن قیس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* همراه نمایندگان کِنْدَة به حضور پیامبر (ص) رسیدم و آنها می‌پنداشتند من فاضل تر ایشانم. من گفتم: ای رسول خدا ما تصور می‌کنیم که شما از قبیلهٔ ما هستید. فرمود: ما فرزندان نضر بن کنانه‌ایم، از لحاظ نسب پیرو مادران خود نیستیم و پدر خود را نفی نمی‌کنیم. اشعث بن قیس<sup>۱</sup> می‌گوید: پس از آن اگر می‌شنیدم کسی می‌گفت خاندان قریش از نضر بن کنانه نیستند او را تازیانه می‌زدم.

معن بن عیسی از ابو ذئب، از شخص راست‌گفتاری، از عمرو بن عاص نقل می‌کرد که پیامبر (ص) فرمود: \* من محمد (ص) پسر عبداللّهم، و سپس یکی یکی نیاکان خود را برشمرد تا به نضر بن کنانه رسید و گفت: هر کس جز این بگوید دروغ می‌گوید.

یزید بن هارون و عبدالله بن نمیر از قول اسماعیل بن ابو خالد، از قیس بن ابوحازم<sup>۲</sup> نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* مردی به حضور رسول خدا آمد و ایستاد و از ترس می‌لرزید. پیامبر (ص) فرمود: آرام بگیر و آسوده باش. من پادشاه نیستم، پسر زنی از قریشم که گوشت در آفتاب خشک کرده می‌خورد.

هشیم بن بشیر از حُصَین، از ابومالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) به همهٔ خاندانهای قریش منسوب بوده است و از خانواده‌های معروف قریش هیچ‌یک نبوده است که نسب یکی از نیاکان رسول خدا (ص) به آن نرسد و خداوند خطاب به آن حضرت

۱. اشعث بن قیس کنندی متولد ۲۳ هجری و درگذشته به سال ۴۰ یا ۴۲ هجری، پس از رحلت پیامبر (ص) مرتد شد و دوباره مسلمان گردید، رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۹۸-م.

۲. قیس بن ابوحازم، درگذشته به سال ۷۷ یا ۷۸ هجری، از تابعین است و درک محضر رسول خدا را نکرده است. رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۱-م.

فرموده است بگو من پاداشی بر<sup>۱</sup> این دعوت و تبلیغ خود از شما نمی‌خواهم مگر آنکه مرا به مناسبت قرابت و خویشاوندی حفظ کنید و دوست بدارید.

سعید بن منصور از هُشیم، از داود، از شعبی نقل می‌کند که می‌گفته است: «در باره این آیه که خداوند می‌فرماید: «بگو از شما پاداشی در مورد آنچه شما را به آن دعوت می‌کنم نمی‌خواهم مگر مودت و دوستی در مورد خویشاوندان»<sup>۲</sup> مطالب زیادی نقل می‌کردند. در این باره نامه‌یی به ابن عباس نوشته شد و او در پاسخ نوشت رسول خدا (ص) به همه خاندانهای قریش منسوب بود و از قریش هیچ خاندانی نبود مگر آنکه یکی از نیاکان آن حضرت نسبش به آن می‌رسید و خداوند متعال این آیه را نازل فرمود<sup>۳</sup> و مقصود این است که مرا به مناسبت نزدیکی و خویشاوندی دوست بدارید و در این مورد از من حفاظت کنید.

يعتوب بن اسحاق حضر می‌از عمرو بن ابوزائدة نقل می‌کند که می‌گفته است: «شنیدم عکرمه<sup>۴</sup> در مورد این آیه می‌گفت کمتر خانوادگی از قریش است که پیامبر (ص) به آنها منسوب نباشد و منظور این است که اگر مرا از لحاظ دین و اسلام حفظ نمی‌کنید حداقل رعایت خویشاوندی را بکنید و مواظب من باشید.

احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از سالم، از سعید بن جبیر<sup>۵</sup> در مورد این آیه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «منظور این است که حق خویشاوندی میان من و خودتان را رعایت کنید.

وَ كَيْعَبُ بْنُ جَرَّاحٍ از قول پدرش، از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء بن عازب<sup>۶</sup>، همچنین

۱. آیه ۲۳ از سوره حیل و دُوم - شوری - م.
۲. آیه ۲۳ از سوره حیل و دُوم - شوری - م.
۳. برای اطلاع از تفسیر این آیه از دندگاه تبیان، رکت: طبری، تفسیر مجمع‌الشیخ، ج ۹ و ۱۰، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ هجری، ص ۲۸ و تفسیر بوهان، ج ۴، قم، ۱۳۹۴ هجری، ص ۱۳۶ - ۱۲۲ - م.
۴. عکرمه، مولد ۲۵ و درگذشته به سال ۱۰۵ هجری، خدمتگزار ابن عباس و از تابعی‌های مدینه و سهم به داسس آراء حواری است. برای اطلاع مفصل، رکت: ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، چاپ علی محمد سجاری، مصر، ص ۹۷ - ۹۳ - م.
۵. سعید بن جبیر، مولد ۴۵ و درگذشته به سال ۹۵ هجری مقتول به دست حجاج بن یوسف ثقفی، رکت: زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۱۴۵ - م.
۶. براء بن عازب، از اصحاب رسول خدا (ص)، درگذشته به سال ۷۱ هجری، در جنگ بدر به واسطه کوچکی به فرمان پیامبر (ص) برگردانده شد، رکت: ابن اثیر، البدایع، ج ۱، ص ۱۷۱ - م.

عبداللہ بن موسیٰ عبسی و قَبِیْضَةُ بن عُثْبَةَ سَوَایِ و ضحاک بن مخلد شیبانی که پدر عاصم نبیل است می‌گفتند از سفیان ثوری از ابواسحاق، از براء بن عازب، همچنین وهب بن جریر بن حازم و عَنان بن مسلم و هشام بن عبدالملک که پدر ولید طیالسی است می‌گفتند از شعبه، از ابواسحاق، از براء بن عازب شنیده‌اند که می‌گفت است: «روز جنگ حُنَین شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود: من پیامبرم، پیامبر راستین، من فرزند عبدالمطلبم.

ضحاک بن مخلد شیبانی از شیب بن بشر، از عکرمه، از ابن عباس در مورد آیه «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»<sup>۱</sup> و گردیدن را در سجده کنندگان<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: منظور از صلب پیامبری به پیامبر دیگر است تا اینکه تو را پیامبر فرموده است.

سعید بن سلیمان واسطی و محمد بن صباح بزاز از اسماعیل بن جعفر، از عمرو که همان پسر ابو عمرو غلام مطلب است، از سعید مقبری، از ابوهریره نقل می‌کردند که رسول خدا (ص) می‌فرموده است: «من همواره از میان گزیده‌ترین طبقات فرزندان آدم از نسلی به نسلی منتقل شدم تا آنکه از این طبقه که در آنم برانگیخته شدم.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از سعید بن ابی عروبه، از قتاده<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «به ما گفته‌اند که پیامبر (ص) فرموده است: چون خداوند اراده فرماید پیامبری را مبعوث کند به بهترین قبیله مردم زمین نظر لطف می‌افکند و بهترین مرد ایشان را برمی‌انگیزاند.

## ذکر نیاکان رسول خدا (ص) که پیامبر بوده‌اند

محمد بن حمید که پدر ابوسفیان عبّدی است از سفیان بن سعید ثوری، از هشام بن سعد، از سعید مقبری، از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «مردم همه فرزندان آدمند و آدم از خاک است.

فَضْل بن دُکَیْن و محمد بن عبداللہ اسدی از قول سفیان، از عطاء بن سائب، از سعید بن

۱. آیه ۲۱۹ سوره بقره و نشم - نعاء - ، به همین آیه در مورد اسلام بدران پیامبر (ص) اسناد شده است. - م.

۲. قتاده، صحابی معروف در گذشته به سال ۲۳ هجری، برادر مادری ابوسعید خدری است. زرکلی، الاعلام، ج ۷، ص



جبیر نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* آدم را از سرزمینی به نام دَحْناء<sup>۱</sup> آفریدند.

محمد بن عبدالله اسدی و خلاد بن یحیی از قول مشعر، از ابو حسین، از سعید بن جبیر نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* آدم را از این جهت آدم نامیدند که از ادیم زمین آفریده شده است.

هَوْدَة بن خلیفه از عوف، از قسامه نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم ابو موسی اشعری می‌گفت<sup>۲</sup>: \* پیامبر (ص) می‌فرمود: خداوند مشت خاکی از تمام زمین برگرفت و آدم را از آن آفرید و همهٔ آدمیان از سیاه و سپید و سرخ و شاد و اندوهگین و خبیث و طیب از همانند.

عمرو بن عاصم کلابی از معتمر بن سلیمان، از عاصم احول، از ابوقلابه<sup>۳</sup> روایت می‌کند که می‌گفته است: \* آدم از ادیم زمین آفریده شده است. اعم از سیاه و سرخ و سپید و تندخو و خوشخو، حسن هم همین را نقل کرده و گفته است سینه و استخوانهای سینهٔ آدمی از منطقهٔ ضریه (جایی نزدیک بصره) آفریده شده است.

عمرو بن هَیْثَم که همان ابوقطن است از شُعْبَة، از ابو حُصَین، از سعید بن جبیر نقل می‌کند که: \* آدم از این جهت آدم نامیده شده که از ادیم زمین آفریده شده است و چون فراموشکار است، انسان نامیده شده است.

حسین بن حسن اشعری از یعقوب بن عبدالله قمی، از جعفر که همان ابن ابی المَغیره است، از سعید بن جبیر، از ابن مسعود<sup>۴</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: \* خداوند ابلیس را فرستاد و نشتی از خاک و آب شور و شیرین زمین گرفت و آدم را از آن آفرید؛ هر آدمی که طینت او از آب شیرین بود، به بهشت خواهد رفت هر چند کافر زاده باشد و هر که از آب شور بود، به دوزخ خواهد رفت هر چند فرزند شخص ممتنی باشد. گوید: و بدین جهت بود

۱. دَحْناء، ظاهراً به معنی زمین برحسب و مرتفع است. - م.

۲. ابو موسی اشعری، عبدالله بن فیس متولد ۲۱ و درگذشته به سال ۴۴ هجری، رکن: الکسی والاشاب، ج ۱، ص ۱۵۵ - م.

۳. ابوقلابه، عبدالله بن رید متولد ۷ و درگذشته به سال ۶۳ هجری، روایاتی هم از او در تفسیر ابوالفتوح رازی و نگار آمده است. - م.

۴. عبدالله بن مسعود، درگذشته به سال ۳۲ هجری، از اکتابر اصحاب رسول خداست و ۸۴۸ حدیث از او نقل شده است، رکن: زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۸۰ - م.

که ابلیس به خداوند گفت: «آیا سجده کنم بر کسی که آن را از گل آفریدی»<sup>۱</sup> که خودش گل آن را آورده بود. و گوید: آدم نامیده شد که از ادیم زمین آفریده شده بود.

حسن بن موسی اشیب و یونس بن محمد مؤدب از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از انس بن مالک<sup>۲</sup> نقل می‌کنند که می‌گفته است: رسول خدا فرمود: چون خداوند متعال پیکره آدم را ساخت آن را مدتی به حال خود رها نمود و ابلیس بر آن طواف می‌کرد، ولی همینکه متوجه شد تو خالی است، دانست که از آن کاری ساخته نیست.

معاذ بن معاذ عنبری از سلیمان ثیمی، از ابو عثمان نهدی، از سلمان فارسی یا ابن مسعود نقل می‌کنند که می‌گفتند: خداوند متعال چهل شب یا چهل روز گل آدم را خمیر فرمود و آن گاه با دست خود به آن زد، همه نیکان در دست راست او و همه ناپاکان در دست چپ او قرار گرفتند و آنها را با یکدیگر مخلوط کرد و بدین جهت است که گاه از مرده زنده و از زنده مرده بیرون می‌آید.<sup>۳</sup> یا از نیک سرشت، بد سرشت و از بد سرشت، نیک سرشت به وجود می‌آید.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس مدنی از ابو عؤن بن عبدالله بن حارث هاشمی، از برادرش عبدالله بن عبدالله، از پدرش نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرموده است: خداوند آدم را به دست خود آفرید.

اسماعیل بن عبدالکریم صنعانی از عبدالصمد بن معقل نقل می‌کنند که شنیده است وهب بن منبه<sup>۴</sup> می‌گفته است: خداوند آدمی را از آنچه می‌خواست و چنانچه می‌خواست آفرید. فرخنده است پروردگاری که نیکوترین خالقان است، آدمی را از آب و خاک آفرید، گوشت و خون و مو و استخوان او همه از آن است و تمام جسم او از آن بد وجود آمده است و این نخست مرحله از آفرینش آدمی است. سپس نفس را در آن قرار داد که به

۱. بخشی از آیه ۶۱ سوره همدم - بنی اسرائیل - م.

۲. انس بن مالک، متولد ۱۰ و درگذشته به سال ۹۳ هجری، خدمتگزار و صحابی معروف رسول خدا (ص) که ۲۲۸۶ حدیث از او نقل شده است. او آخرین صحابی است که در سال ۹۳ هجری درگذشته است. رکن: الاعلام، ج ۱، ص ۳۶۵ - م.

۳. آیه ۱۹ سوره سیام - روم - م.

۴. وهب بن منبه متولد ۳۴ و درگذشته به سال ۱۱۴ هجری، مردی است آسایه اجبار و فقص پیامبران گذشته و به همین جهت نقل اسرائیلیات از اوست، رکن: وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۸۸۵ و در کلی، الاعلام، ج ۹، ص ۱۵۰ و ذمعی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۵۲، ذیل شماره ۹۴۳۳ - م.

یاری آن بر می‌خیزد و می‌نشیند و می‌بیند و می‌شنود و در این مرحله مثل جانوران است و به همان اندازه که جانوران می‌دانند، می‌داند و از چیزهایی که آنها خود را نگاه می‌دارند، نگاه می‌دارد. سپس خداوند روح را در آدمی قرار داد که به وسیله آن حق را از باطل و رستگاری را از گمراهی تشخیص می‌دهد و از اموری خود را بر حذر می‌دارد و به اموری دست می‌زند و آموزش می‌بیند و خود را محفوظ می‌دارد، و تمام کارها را تدبیر می‌کند.

خالد بن یحیی از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از ابوصالح، از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفته است: رسول خدا (ص) می‌گفت: چون خداوند آدم را آفرید بر پشت او دست کشید و تمام اعتاب و فرزندان او که تا روز قیامت آنها را خلق خواهد فرمود، بیرون آمدند و خداوند میان چشم هر انسان پرتوی سپید از نور قرار داد و آنها را بر آدم عرضه داشت. آدم گفت: بار خدایا اینها کیستند؟ فرمود: اینان فرزندان تو اند، آدم در آن میان مردی را دید و از پرتو میان چشمنهای او خوشش آمد. پرسید: پروردگارا این کیست؟ فرمود: مردی از فرزندان تو در روزگاران واپسین و نامش داود است، آدم پرسید: پروردگارا عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: چهل سال از عمر من بر عمر او بگذرای. حق تعالی فرمود: این پیشنهاد اگر پذیرفته شود قطعی و مسلم خواهد بود و پذیرفته شد. گوید: چون عمر آدم سپری شد و فرشته مرگ به سراغش آمد، گفت: مگر هنوز چهل سال از عمر من باقی نمانده است؟ فرشته گفت: مگر آن را به پسر ت داود نبخشیدی؟ رسول خدا می‌فرمود: آدم موضوعی را انکار کرد و فرزندانش دچار انکار شدند و فراموش کرد و فرزندانش دچار فراموشی شدند و خطا کرد و فرزندانش خطا کار شدند.

حس بن موسی اشیب از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهرا، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: چون آیه دین نازل شد رسول خدا فرمود: اول کس که چیزی را انکار کرد، آدم بود. و این موضوع را سه بار تکرار فرمود. سپس چنین بیان داشت: چون خداوند متعال آدم را آفرید بر پشت او دست کشید و تمام فرزندان او بیرون آمدند و آنها را به آدم نشان داد. آدم میان ایشان مردی را دید که چهره‌اش نورانی بود و می‌درخشید. گفت: پروردگارا این پسر من کیست؟ فرمود: فرزندت داود است. پرسید: عمر او چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بگذرای. فرمود: ممکن نیست

۱. ظاهراً مقصود از آیه دین باید آیه ۱۹ سوره سوم - آل عمران - باشد «ان الذین عند الله الاسلام» - م.

مگر اینکه تو از عمر خود برداری و بر عمر او بیفزایی. و عمر آدم هزار سال مقدر شده بود. آدم گفت: از عمر من بر عمر او بیفزای. گوید: چهل سال بر عمر داود افزوده گشت و در این مورد نامدی نوشته شد و فرشتگان بر آن گواه شدند. چون مرگ آدم فرا رسید و فرشتگان برای قبض روحش آمدند، گفت: هنوز چهل سال از عمر من باقی است. گفتند: آن را به فرزندت داود بخشیده‌ای. آدم گفت: پروردگارا من چنین نکرده‌ام. خداوند آن نامه را فرو فرستاد و گواهان گواهی دادند، با وجود این خداوند متعال عمر آدم را به همان هزار سال و عمر داود را هم صد سال مقرر فرمود.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی که همان ابن عُلَیْة است از کلثوم بن جبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس در مورد تفسیر این آیه «و چون گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتپاشان نسل ایشان را و گواه گردانید ایشان را بر نفسهایشان، آیا نیستم من پروردگار شما؟ گفتند آری گواه شدیم...»<sup>۱</sup> نقل می‌کرد که می‌گفته است: «خداوند در صحرای نعمان که کنار عرفات قرار دارد دست بر پشت آدم کشید و تمام انسانهایی که تا روز قیامت خلق خواهند شد بیرون آمدند و خداوند از ایشان پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری و در این مورد گواهی می‌دهیم. اسماعیل می‌گفت: ربیعه بن کلثوم از پدرش نقل می‌کرد که دنباله این حدیث چنین است «گواهی می‌دهیم که در روز قیامت بگویید».

سلیمان بن حرب از حمّاد بن زید، از کلثوم بن جبیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که گفته است: «خداوند در صحرای نعمان، همین کنار عرفات، دست بر پشت آدم کشید و تمام انسانهایی را که تا روز قیامت خلق خواهد کرد بیرون آورد و آن‌گاه از ایشان پیمان گرفت. گوید ابن عباس همان آیه را تلاوت کرد.

سعید بن سلیمان واسطی از منصور که همان ابن ابوالاسود است، از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کرد که: «خداوند آدم را در دحناء<sup>۲</sup> آفرید و بد پشت او دست کشید و تمام انسانهایی که تا روز قیامت خلق خواهند شد فراهم آمدند و فرمود: آیا

۱. آیه ۱۷۲ سوره عنفم - اعراف - ص ۳۲۲ که ترجمه آيات قرآنی عیناً از تفسیر ابوالنوح نگرفته شده است. - م.

۲. در تفسیر ابوالنوح زاری، ج ۵، ص ۳۲۲، به صورت «دحناء» آمده است و اضافه شده که از زمین هند است، برای اطلاع رک: معجم البلدان، ج ۴، قاهره، ۱۳۳۶ هجری، ص ۱۱۵ - م.

من پروردگار شما نیستم! گفتند: آری، گوید: خداوند در این آیه می‌فرماید گواه گرفتیم که روز قیامت نگوید از این غافل بودیم. سعید روایت می‌کند که در همان روز پیمان و میثاق گرفته شد.

ابو حذیفه موسی بن مسعود نهدی از زهیر بن محمد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از عبدالرحمن بن یزید انصاری، از ابولبابه رفاعه بن عبدالمنذر<sup>۱</sup> نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرموده است: \* روز جمعه بهتر و ارزنده‌تر روز در پیشگاه الهی است، خداوند آدم را در آن روز آفرید و در آن روز او را به زمین فرستاد و در آن روز جان را گرفت. عثمان بن مسلم از حماد بن سلمه، از محمد بن عمر، از ابوسلمه، از عبدالله بن سلام<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفت: \* خداوند آدم را در ساعات آخر روز جمعه آفرید.

عمرو بن هیشم از شعبه، از حکم، از ابراهیم، از قول سلمان نقل می‌کرد که گفته است: \* خداوند نخستین قسمت از آدم را که آفرید سر او بود و بقیه اعضا او در حالی که خود آدم نگاه می‌کرد، خلق شد؛ هنگام عصر آفرینش دو پای او باقی مانده بود و او بانگ برداشته بود که پروردگارا عجله کن شب فرا می‌رسد، به همین جهت خدای فرموده است: «آدمی عجول آفریده شده است»<sup>۳</sup>.

محمد بن حمید عبیدی از معمر، از قتاده در تفسیر گفتار الهی که می‌فرماید «از گل آفریده شده است»<sup>۴</sup> نقل می‌کرد: \* که آدم را از گل بیرون کشیده‌اند.

محمد بن حمید عبیدی از معمر، از قتاده در تفسیر گفتار الهی که می‌فرماید «پس آفریدیم آن را خلقی دیگر»<sup>۵</sup> می‌گفت: \* منظور رستن موی است، برخی هم گفته‌اند دمیدن روح است.

حماد بن خالد خیاط از معاویه بن صالح، از راشد بن سعد نقل می‌کند که از

۱. رفاعه بن عبدالمنذر، از حاضران در بیعت عقبه است در جنگ بدر به فرمان پیامبر (ص) در مدینه به سمت نایب باقی ماند و در دوره خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام درگذشت، رکن: اسدالغابه، ج ۵، ص ۲۸۴-م.

۲. از بزرگان یهود که سلمان شد و گفته‌اند از فرزندان یوسف (ع) است، در سال ۴۲ درگذشته است، رکن: زرکنی، الاعلام، ج ۴، ص ۲۲۳-م.

۳. آیه ۲۷ سوره بقره و بکم - انبیاء - جیس است «خلق الانسان من عجل» و بخشی از آیه ۱۱، سوره همد هم - من - اسرا - حسن است، رکن: الاسان عجولا، -م.

۴. آیه ۲، سوره نهم - اعلم، -م.

۵. آیه ۱۴، سوره سب و سوم - مؤسوس، -م.

عبدالرحمن بن قتاده سلمی که از اصحاب رسول خدا بود شنیدم که می‌گفت از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: «خداوند آدم را آفرید، سپس مردم را از پشت او ظاهر کرد و فرمود: گروهی در بهشتند و مرا باکی نیست و گروهی در دوزخند و مرا باکی نیست. کسی گفت: پس برای چه ما عمل می‌کنیم؟ فرمود: برای تعیین سرنوشت.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از اسماعیل بن رافع، از سعید مقبری نقل می‌کند که ابوهریره می‌گفت: «نخستین عضو از اعضای آدمی که روح در آن دمیده شد چشم و پره‌های بینی او بود و چون روح در تمام بدنش جریان یافت عطسه کرد و خدای او را ستود و او خدایش را ستود، و خدای فرمود: پروردگارت بر تو رحمت فرماید. آن‌گاه خداوند فرمود: ای آدم، پیش این گروه برو و به آنها بگو «سلام علیکم» و توجه کن که در پاسخ تو چه می‌گویند. او چنان کرد و به پیشگاه الهی برگشت. خداوند با آنکه خود می‌دانست که چه گفته‌اند، فرمود: چه گفتند؟ گفت: گفتند «و علیک السلام و رحمة الله». فرمود: ای آدم، این سلام تو و سلام فرزندان تو است.

هشام بن محمد از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که: «چون روح در کالبد آدم دمیده شد، عطسه زد و گفت «سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است» و خدای فرمود «خدای رحمت کند». ابن عباس می‌گفته است رحمت الهی بر غضب و خشم او پیشی گرفت.

عنان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهران، از ابن عباس نقل می‌کردند که گفته است: «چون خداوند آدم را آفرید سرش بر آسمان می‌سایید و خداوند قد او را کوتاه کرد تا به شصت متر درازا و هفت متر پهنا (شصت ذراع درازا و هفت ذراع پهنا) رسید.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از سعید، از قتاده، از حسن، از عتی، از ابی بن کعب<sup>۱</sup> از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که می‌فرموده است: «آدم مرد بلندقامتی بوده است، به بلندی درخت خرما برافراشته، و سرش دارای موی زیاد بوده است و چون مرتکب اشتباه و خطا شد، عورتش برهنه و آشکار گردید و پیش از آن، آن را ندیده بود. در بهشت به دویدن و گریختن پرداخت، درختی به او پیچید، به درخت گفت: مرا رها کن. گفت: رهایت نمی‌کنم.

۱. ابی بن کعب، پیش از اسلام از دانشمندان یهودی بوده است و از قبیله بنی نضار و از حوارج است، از گزیدگان اصحاب و سران انصار است که در سال ۲۱ هجرت درگذشته است. — م.

گوید: در این هنگام خداوند او را ندا داد و فرمود: ای آدم آیا از من می‌گریزی؟ گفت: پروردگارا از تو شرم و آزر می‌کنم.

سعید بن سلیمان هم از عباد بن عوام، از سعید بن ابی عروبه، از حسن، از عتی، از ابی بن کعب نظیر همین روایت را نقل می‌کند ولی آن را به طریق مرفوع نقل نمی‌کند.

حنص بن عمر حوضی از اسحاق بن ربیع که پدر ابو حمزه عطار است، از حسن، از عتی، از ابی بن کعب نقل می‌کند که می‌گفته است: «آدم مردی بلند قامت و دارای موهای پیچیده و مجعد و شبیه به درخت بلند خرما بوده است.

یحیی بن سکن از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جدعان، از سعید بن مسیب<sup>۱</sup> نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «اهل بهشت به بهشت وارد خواهند شد در حالی که چهره و بدن ایشان خالی از سوست ولی موهای سرشان مجعد است و به چشم خود سرمه کشیده‌اند و در سن سی و سه سالگی خواهند بود و اندام ایشان مانند آفرینش آدم است، شصت ذراع طول و هفت ذراع پهنای بدن ایشان است.

احمد بن عبدالله بن یونس از فضیل بن عیاض، از هشام، از حسن نقل می‌کند که: «آدم سیصد سال در فراق بهشت گریست.

عمرو بن هیشم و هاشم بن قاسم کنانی از مسعودی، از ابو عمر شامی، از عبید بن خشخاش، از ابو ذر<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «به پیامبر گفتم: کدامیک از پیامبران نخستین پیامبر است؟ فرمود: آدم. گفتم: آیا آدم پیامبر بوده است؟ فرمود: آری، پیامبری که خداوند با او صحبت فرموده است، گوید، گفتم: شمار انبیای مُرسل چند است؟ فرمود: سیصد و پانزده نفر، گروه زیادی.

موسی بن اسماعیل که پدر ابوسلمه تبوذکی است از حماد بن سلمه، از عبدالله بن عثمان بن حثیم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «آدم دارای چهار فرزند بوده است که هر دو نفر که یک دختر و پسر بوده‌اند، توأم زاینده شده‌اند، در یک باز، یک پسر و یک دختر و دربار دیگر هم همین طور، دختری که با صاحب زراعت

۱. سعید بن مسیب، متولد ۱۳ و درگذشته به سال ۹۴ هجری قمری، از بزرگان تابعین و یکی از فتنه‌های هفت‌گانه مدینه است. -ع-

۲. ابو ذر، حداد بن خذافه بن سبیان بن عبید، از قبيلة عدار، از پیگامان اسلام، درگذشته به سال ۳۲ هجری و از اسطوره‌های سبع. -ع-

(قابیل) توأم بود، بسیار زیبا و دختری که با صاحب گوسپندان (هابیل) توأم بود، زشت بود. قابیل گفت من سزاوارتر به ازدواج با همزاد خود هستم و هابیل گفت من سزاوارترم و تو می‌خواهی آن را مخصوص خود گردانی، بیا تا به پیشگاه الهی چیزی هدیه و قربانی کنیم، اگر هدیه تو پذیرفته شد تو سزاوارتری و اگر هدیه من پذیرفته شد من سزاوارترم. گوید: هر دو هدیه‌ی فراهم آوردند. هابیل که گوسپنددار بود، گوسپندی سیاه چشم شاخ‌دار سپید آورد و قابیل که صاحب زراعت بود مثنی از دانه‌های خوراکی آورد. گوسپند پذیرفته شد و خداوند آن را چهل پاییز در بهشت نگهداری فرمود و آن همان گوسپندی است که بعدها ابراهیم (ع) آن را قربانی کرد. صاحب زراعت (قابیل) به برادر خود گفت تو را خواهم کشت و صاحب گوسپند (هابیل) این آیه را تلاوت کرد: «اگر به سوی من دست دراز کنی که مرا بکشی من به سوی تو دست دراز نخواهم کرد که بکشتی که من از خدای پروردگار جهانیان می‌ترسم...» تا آخر آیه بعد.<sup>۱</sup> قابیل، هابیل را کشت و تمام فرزندان آدم از همین قابیل کافرند.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از یوسف بن مهرا، از ابن عباس نقل می‌کند که: \* آدم، پسری را که از یک شکم متولد شده بود با دختر شکم بعدی به همسری درآورد.

حنص بن عمر حوضی از اسحاق بن ربیع، از حسن، از عتی از ابی بن کعب نقل می‌کند که: \* چون مرگ آدم فرا رسید به پسران خود گفت برای من میوه بهشتی فراهم آورید که سخت آرزومند آنم. پسرانش در جستجوی آن برآمدند و آدم بیمار بود. همچنان که در جستجوی میوه بهشتی بودند به فرشتگان خدا برخوردند. فرشتگان گفتند: در جستجوی چه چیزی هستید؟ گفتند: پدرمان هوس میوه بهشتی کرده است و ما در جستجوی آنیم. گفتند: برگردید که کار تمام شد. و ایشان برگشتند و دیدند پدرشان مرده است. فرشتگان پیکر آدم را گرفتند، غسل دادند و حنوط و کفن کردند و گوری برای او کردند و لحدی آماده ساختند. آن‌گاه فرشته‌یی از فرشتگان جلو ایستاد و بر او نماز گزارد در حالی که دیگر فرشتگان پشت سر آن فرشته ایستاده بودند و فرزندان آدم پشت سر

۱. آیات ۳۰ و ۳۱ سوره پنجم - مائده - و برای اطلاع بیشتر در متون فارسی مراجعه شود به: ابوالفتح رازی، تفسیر، ج ۴، جاب مرحوم آقای نعرانی، ص ۱۷۶ - ۱۷۵، و به صفحات ۶۲ - ۶۰ قصص قرآن محدث برگزیده از تفسیر ابوبکر عتیق بنسائوری سورآبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ شمسی. - م.



فرشتگان، آن‌گاه او را در گور نهادند و بر او خاک ریختند و گفتند: ای فرزندان آدم این راه شما و سنت شماست.

سعید بن سلیمان از هُشیم، از یونس بن عبید، از حسن، از عتیّی سعدی، از ابی بن کعب نقل می‌کند که: «چون آدم به حال احتضار در افتاد به پسرانش گفت بروید از میوه‌های بهشتی برای من بچینید و فراهم آورید. فرزندانش بیرون آمدند. فرشتگان به ایشان برخوردند و گفتند: کجا می‌روید؟ گفتند: پدرمان ما را فرستاده است تا از میوه‌های بهشت برای او بچینیم. گفتند: برگردید که این کار از دوش شما برداشته شد. آنها همراه فرشتگان برگشتند و پیش آدم باز آمدند. چون حواء فرشتگان را بدید ترسید و خود را به آدم نزدیک ساخت و به او چسبید. آدم گفت: برو به کار خود باش که من از جانب تو گرفتار شدم. میان من و فرشتگان پروردگارم را رها کن، و فرشتگان او را قبض روح کردند و غسل دادند و حنوط و کفن کردند و بر او نماز گزاردند و گور کردند و به خاک سپردندش و گفتند: ای فرزندان آدم سنت شما در مورد مردگان شما چنین باید باشد.

خالد بن خدّاش بن عجلان<sup>۱</sup> از عبدالله بن وهب، از عمرو بن حارث، از یزید بن ابی حبیب، از قول کسی، از ابوذر نقل می‌کرد که می‌گفته است: «شنیدم پیامبر (ص) می‌فرمود آدم از سه مشت خاک سیاه و سپید و سبز آفریده شده است.

خالد بن خدّاش از حماد بن زید از خالد کنشدوز نقل می‌کرد که می‌گفته است: «از جلسه‌ی بیرون رفتن و آمدن و شنیدم می‌گفتند حسن می‌گفته است. گفتم: ای ابوسعید، آیا آدم برای سکونت در آسمان آفریده شده بود یا زمین؟ گفتم: ای ابومنزل این چه حرفی است که می‌زنی؟ برای زمین آفریده شده بوده است. گفتم: اگر خودداری می‌کرد و از درخت ممنوع نمی‌خورد چه می‌شد؟ گفتم: او برای سکونت در زمین خلق شده بود و چاره‌ی جز خوردن از آن نداشت.

خالد بن خدّاش از خالد بن عبدالله، از بیان، از شعبی، از جَعْدَة بن هبیره<sup>۲</sup> نقل می‌کرد که می‌گفته است: «درختی که آدم به آن آزموده شد، درخت انگور بود و همان درخت

۱. خالد بن خدّاش، از محدّثان ساکن بغداد و مورد وثوق بوده است، رکن: دهمی، میزان الاعتدال، ج ۴، چاپ علی محمد بحاروی، مصر، ۱۹۶۳ میلادی، ص ۶۲۹-م.

۲. میان اصحاب پیامبر (ص) دو نفر به نام جَعْدَة بن هبیره‌اند یکی مخرومی و فرزند ام‌های خواهر امیرالمؤمنین علی (ع) است و دیگری انسعی و کوفی است، رکن: اسدالغانه، ج ۱، ص ۲۸۵-م.

مایهٔ آزمون و گرفتاری فرزندان او هم هست.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از سعید بن ابی ایوب، از جعفر بن ربیع و زیاد غلام مصعب نقل می‌کرد که: «از رسول خدا (ص) در مورد آدم پرسیدند: آیا پیامبر بوده است یا فرشته؟ فرمود: پیامبری بود که به افتخار گفتگو با خداوند نائل شده بود.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابن لهیعة، از حارث بن یزید، از علی بن ربیع از عقبه بن عامر<sup>۱</sup>، از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که می‌فرموده است: «مردم از لحاظ نسبت به آدم و حواء چون پیمانۀ لبریزند (همه در اصل و نسب از این جهت مشترکند) خداوند در روز قیامت از نسب و گهر شما نمی‌پرسد، گرامی‌تر شما در پیشگاه خداوند، پرهیزگارتر شماست.

هشام بن محمد از پدر خود، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «آدم از بهشت میان نماز ظهر و عصر بیرون شد و به زمین فرود آورده شد. مدت توقف او در بهشت نصف روز از روزهای آخرت بوده که پانصد سال است. و روز دوازده ساعت و معادل هزار سال است که اهل دنیا به حساب آورند. آدم در هند روی کوهی که نامش نُوذ<sup>۲</sup> بود فرود آمد و حواء در جده<sup>۳</sup>، آدم با خود بوی خوش بهشتی آورد و آن بوی خوش تمام درختان و کوه و دشت آنجا را انباشته کرد و همه چیز آن سرزمین بوی خوش گرفت؛ عطرهاي خوش که از آن سرزمین می‌آوردند همان بوی خوش بهشتی آدم است، و گویند از چوب بهشت هم با خود آورد و حجرالاسود هم که از برف سپیدتر بود همراهش بود؛ عصای موسی هم از همان چوب بهشت است و طول آن ده ذراع و برابر طول موسی (ع) بوده است، و دسته تیشه و طنابی و پتکی و سندان و انبردستی نیز همراهش بود، و چون آدم بر کوه فرود آمد متوجه شد مقداری آهن در آن کوه است؛ گفت این سندان و پتک برای این کار بوده است و با تبر به قطع شاخه‌های کهنه و خشکیده پرداخت و آتش برافروخت و آهن را ذوب کرد و نخستین چیزی که ساخت دشنه‌یی بود که آن را به کار می‌برد؛ سپس

۱. عقبه بن عامر، از بزرگان انصار و از دوازده تنی است که در عقبهٔ اول حضور داشته است، رک: اسدالغابه، ج ۴، ص ۴۱۷-م.

۲. نُوذ، نام کوهی در سراندیب، معروف به خرمنی و سرسزی و محل نزول آدم، رک: معجم البلدان، ج ۸، مصر، ۱۳۳۶ هجری، ص ۳۲۴-م.

۳. حده، اگرچه غالباً به فتح جیم تلفظ می‌شود ولی به ضم ضبط کرده‌اند، بندری در ساحل بحر احمر و همتاد کیلومتری مکه، رک: دائرةالمعارف الاسلامیه، ج ۶، انتشارات جهان، تهران، ص ۳۰۹-م.

تنوری ساخت و آن همان تنوری است که تا عصر نوح (ع) باقی بود و هنگام طوفان در منطقه هند از آن تنور آب می‌جوشید، و چون آدم برای حج آمد، حجرالاسود را بر فراز کوه ابوقیس نهاد و در شبهای تاریک، مانند ماه برای اهالی مکه نورافشانی می‌کرد. چهار سال پیش از ظهور اسلام، چون مردان و زنان جنب و حایض به فراز کوه می‌رفتند و آن را دست می‌کشیدند رنگ آن سیاه شد و قریش آن را از کوه به زیر آوردند. آدم (ع) از هند چهل مرتبه با پای پیاده حج گزارده است، و هنگامی که آدم به زمین فرود آمد، سرش به آسمان می‌سایید و به همین جهت اصلع شد (موهای جلو سرش ریخت) و این حالت به پسرانش به ارث رسید، و از بلندی قامت او بسیاری از جانوران گریختند و از آن روز وحشی شدند. آدم هنگامی که بر آن کوه بود چون می‌ایستاد صدای فرشتگان را می‌شنید و بوی بهشت را استشمام می‌کرد و از طول قامت او چندان کاسته شد که به شصت ذراع رسید و تا هنگام مرگ طول قامتش همان شصت ذراع بود.

زیبایی آدم در هیچ‌یک از فرزندانش جز یوسف جمع نشده است، و آدم عرض می‌کرد پروردگارا، من همسایه و در خانه تو بودم، خدایی جز تو برای من نبود و کسی غیر از تو از من مواظبت نمی‌کرد. من آن‌جا به فراوانی هرچه می‌خواستم می‌خوردم و هر کجا می‌خواستم سکونت می‌کردم. آن‌گاه مرا در این کوه مقدس فرود آوردی، در عین حال صدای فرشتگان را می‌شنیدم و می‌دیدم که چگونه بر گردِ عرش تو می‌گشتند و بوی خوش بهشت را استشمام می‌کرد. آن‌گاه مرا به زمین معمولی فرود آوردی و طول قامتم را به شصت ذراع کاهش دادی و در نتیجه شنیدن صدای فرشتگان و بویدن بوی بهشت را از دست دادم و چیزی نمی‌بینم. و خداوند متعال به او پاسخ فرمود که اینها نتیجه گناه توست. و چون خداوند متعال برهنگی آدم و حواء را دید دستور فرمود تا قوچی از آن هشت جفت گوسپندی که از بهشت همراه او فرو فرستاده بود بکشد و آدم چنان کرد و پشم آن را گرفت و حواء آن را تنید و آدم و حواء از آن برای خود جبهی بافتند و برای حواء هم روسری و روپوش بافتند و بر او پوشانده شد.

آدم و حواء در منطقه جَنَع (مَشْعَر، مُزْدَلِفَة) به یکدیگر رسیدند و به همین جهت نام آنجا «جَنَع» شد و در منطقه عرفات یکدیگر را شناختند و به همین جهت آن سرزمین «عَرَفَة» نامیده شد. آدم و حواء دویست سال برای از دست دادن بهشت گریستند و چهل روز نه چیزی خوردند و نه چیزی آشامیدند. آن‌گاه چیزی خوردند و آشامیدند و همچنان

در کوه نُؤذ زندگی می‌کردند. همان کوهی که آدم بر آن فرود آمده بود. آدم صد سال با حواء نزدیکی نکرد و سپس با او نزدیکی کرد و او باردار شد و در دفعه اول قابیل و خواهرش لبود را توأم زایید؛ و برای بار دوم که آبستن شد، هابیل و خواهرش اقلیما را توأم زایید. چون فرزندان به حد بلوغ رسیدند خداوند به آدم دستور داد که نرینه هر شکم با مادینه شکم دیگر ازدواج کند، و خواهر و برادر همزاد را اجازه نداد که با یکدیگر ازدواج کنند. خواهر قابیل که با او توأم بود زیبا و خواهر هابیل زشت بود، و چون آدم این دستور را به حواء داد و او موضوع را با دو پسر خود در میان گذاشت، هابیل راضی و خوشحال شد و قابیل خشمگین گردید و گفت به خدا سوگند که خداوند چنین دستوری نداده است و این دستوری است که خود آدم داده است.

آدم فرمود به پیشگاه خداوند قربانی حاضر کنید؛ هر کدام از شما که سزاوارتر برای ازدواج با اقلیما باشید، خداوند آتشی فرو خواهد فرستاد که قربانی او را فرو گیرد و در کام کشد. هر دو راضی شدند. هابیل که دامپروری می‌کرد مقداری از بهترین خوراک دامهای خود و شیر و کره فراهم آورد. قابیل که کشاورز بود مقداری از بدترین محصول کشاورزی خود را فراهم آورد و همراه آدم به قله کوه نُؤذ رفتند. قربانی خود را نهادند و آدم دعا کرد و خدای را فراخواند. قابیل با خود گفت از نظر من مهم نیست که قربانی من پذیرفته شود یا نشود. به هر حال هابیل نخواهد توانست هیچ‌گاه با خواهر توأم من ازدواج کند.

آتش از آسمان فرود آمد و قربانی هابیل را در کام کشید و از قربانی قابیل خود را کنار گرفت که او خوش قلب نبود. هابیل از کوه فرود آمد و پیش گوسپندان خود رفت و قابیل پیش او آمد و گفت: من تو را خواهم کشت. هابیل گفت: چرا مرا می‌کشی؟ گفت: چون خداوند قربانی تو را پذیرفت و از مرا نپذیرفت و رد فرمود و اکنون تو با خواهر زیبای من ازدواج می‌کنی و من باچار با خواهر زشت تو باید ازدواج کنم و از این پس مردم نیز خواهند گفت که تو از من بهتر بودی. هابیل به قابیل گفت: «اگر دست دراز کنی به سوی من که مرا بکشی من دست به سوی تو نخواهم گشود که تو را بکشم. که من می‌ترسم از خدای پروردگار جهانیان. من می‌خواهم که بازگردی تو به گناه من و گناه خودت تا از اهل دوزخ باشی و این پاداش ستمکاران است»<sup>۱</sup>.

گوید، منظور از گفتار هابیل در این آیه که می‌گوید «گناه من»، گناه کشتن اوست که بر گناه قابیل افزوده شده است.

قابیل او را کشت و سخت پشیمان شد و او را به همان حال انداخت و جسدش را دفن نکرد و خداوند کلاغی فرستاد که زمین را می‌کند تا به او یاد و نشان دهد که چگونه جسد برادرش را بپوشاند. گوید، شامگاهی قابیل، هابیل را کشت و فردا صبح زود باز آمد که ببیند چکار کند و متوجه کلاغی شد که زمین را می‌کند تا کلاغ مرده‌یی را خاک کند. گفت: «ای وای من! عاجز شدم از اینکه مانند این کلاغ باشم و جسد برادرم را بپوشانم» و از پشیمانان شد.<sup>۱</sup>

قابیل از کوه نُوذ فرود آمد و آدم به او گفت: برو که همواره ترسان خواهی بود و هرکس را که بینی امان نخواهی داشت. و قابیل از کنار هیچ‌یک از فرزندان خود نمی‌گذشت مگر اینکه او را از خود می‌رانند و به او سنگ می‌زدند. اتفاقاً یکی از پسران او که کور بود همراه پسر خود به قابیل برخورد. پسر آن شخص کور به او گفت: این پدرت قابیل است و او سنگی پرتاب کرد که به قابیل اصابت کرد و او را کشت. پسر گفت: ای پدر، پدرت را کشتی و او چنان سیلی به فرزند خود زد که بر جای بمرد. و آن کور می‌گفت: وای بر من که پدرم را با سنگی که پرتاب کردم و پسر را با سیلی که زدم کشتم. سپس حواء باردار شد و شیث و خواهرش عزورا را توأم زایید و شیث موسوم به هِبَةُاللَّهِ (خداداد) شد. گویند: نام او مشتق از نام هابیل بود و چون حواء او را زایید، جبرئیل به او گفت این هِبَةُاللَّهِ است و برای تو به عوض هابیل بخشیده شده است. گویند: نام او به عربی شث و به سریانی شاث و به عبری شیث است و آدم (ع) او را وصی خویش قرار داد و به او وصیت کرد و روزی که شیث متولد شد یکصد و سی سال از عمر آدم گذشته بود.

سپس آدم با حواء نزدیکی کرد و حواء باردار شد، بارداری سبک که اندک اندک سنگین شد. در این هنگام شیطان به شکل دیگری غیر از شکل خود پیش حواء آمد و گفت: ای حواء، می‌دانی این که در شکم داری چیست؟ گفت: نمی‌دانم. گفت: شاید به صورت بهیمه‌یی از بهایم باشد. حواء گفت: نمی‌دانم. شیطان از پیش حواء رفت و چون حواء سنگین شد دوباره پیش او آمد و گفت: ای حواء حال خود را چگونه می‌بینی؟ گفت: می‌ترسم

۱. آیات ۳۱ تا ۳۴ سورهٔ بجم - مائده، - م.

آن چنان باشد که مرا از آن ترسانی که من نمی‌توانم برپا خیزم و بایستم. شیطان گفت: اگر من دعا کنم و خدای او را انسانی چون تو و آدم قرار دهد حاضری نام او را آنچه می‌گویم بگذاری؟ گفت: آری. شیطان باز از پیش حواء برگشت. حواء به آدم گفت: کسی پیش من آمد و خبر آورد که آنچه در شکم من است بهیمنه‌یی از بهایم است، و من هم سنگینی احساس می‌کنم و می‌ترسم چنان باشد که او گفته است. و اندوه غمی برای آدم و حواء جز این نبود تا آنکه فرزند را بزاد و در این مورد خداوند متعال می‌فرماید: «خدای را که پروردگار آن دو است فراخواندند و دعا کردند که اگر به ما نیکی بدهی هرآینه از سپاسگزاران خواهیم بود.»<sup>۱</sup> و این دعا پیش از تولد فرزند بود، چون حواء پسری شایسته زاید، شیطان پیش حواء آمد و گفت: آیا همان طور که وعده دادی نمی‌خواهی او را با اضافه به من نامگذاری کنی؟ حواء گفت: نام تو چیست؟ و نام شیطان عزازیل بود ولی اگر آن نام را می‌گفت حواء او را می‌شناخت. این بود که گفت: نام من حارث است، و حواء پسر خود را عبدالحارث نام گذاشت و آن پسر درگذشت، و خداوند در این مورد می‌فرماید: «پس چون داد ایشان را فرزندی شایسته برای او در آن مورد شریک قرار دادند در آنچه دادشان، و خدای برتر است از آنچه انباز گیرند.»

و خداوند متعال به آدم وحی کرد که در زمین در مقابل عرش مرا حَرَمی است، برو و آن جا معبدی بساز و برگرد آن، همچنان که فرشتگان برگرد عرش طواف می‌کنند و دیده‌ای، طواف کن و من آن جا دعای تو و فرزندان را که در اطاعت من باشند برآورده می‌کنم. آدم گفت: پروردگارا، چگونه ممکن است که مرا به تنهایی یارای این کار نیست و جایگاه آن را نمی‌دانم. و خدای فرشته‌یی را بر آدم گماشت و آن فرشته آدم را به سوی مکه برد. و هرگاه آدم به سرزمین و جایی می‌رسید که آن را خوش می‌داشت به فرشته می‌گفت مرا این جا فرود آر. و فرشته می‌گفت تو بر جای خود باش. تا به مکه رسیدند. هر جا که در طول راه آدم فرود آمده است آبادی و سرسبزی فراهم شده است و از هر کجا که گذشته و فرود نیامده است، بیابانهای خشک و سوزان شده است.

۱. آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ سوره هفتم - اعراف. و برای اطلاع بیشتر از تفاسیر مختلفی که در مورد این آیه شده است مراجعه شود به: شیخ طوسی، تفسیر بیان، ج ۵، چاپ نجف، ۱۳۸۵ هجری، ص ۵۶-۵۳ و زمخسری، تفسیر کشاف، ج ۲، چاپ انتشارات آفتاب، تهران، ص ۱۳۷ و طبرسی، مجمع البیان، ج ۳ و ۴، چاپ بیروت، ۱۳۷۹ هجری، ص ۵۰۸ و به بحث مستوفای ابوالفتوح رازی به زبان فارسی در تفسیر، ج ۵، ص ۴-۳۵۱-م.

آدم خانه کعبه را از سنگهای پیچ کوه بنا کرد. از کوه سینا و کوه زیتون و کوه لبنان و کوه جودی و اساس آن را از سنگهای کوه حرا نهاد. و چون از ساختمان آن آسوده شد. فرشته او را به عرفات برد و تمام مناسک حج را به همان طریق که امروز مردم انجام می دهند به او آموخت، و او را به مکه برگرداند و هفته مرتبه برگرد کعبه طواف کرد. آدم به هند برگشت و در کوه نُوذ درگذشت. شیث به جبرئیل گفت بر آدم نماز گزار و جبرئیل گفت خود پیش برو و بر پدرت نماز بگزار و سی تکبیر بگو. پنج تکبیر برای نماز بر میت و بیست و پنج تکبیر برای فضیلت آدم (ع)، و آدم نمرود تا آنکه فرزندان و فرزندزادگان او به چهل هزار نفر در نُوذ رسیدند و آدم میان ایشان زنا و شرابخواری دید و وصیت کرد که فرزندان شیث با فرزندان قایل از دواج نکنند. فرزندان شیث جسد آدم را در مغازه‌یی نهادند و نگهبانانی گماشتند که هیچ یک از فرزندان قایل بر آن مغازه نزدیک نشود. و کسانی که می آمدند و برای آدم استغفار می کردند فرزندان شیث بودند. و آدم نهد و سی و شش سال عمر کرد.

یک گروه صد نفری از فرزندان شیث که همگی خوش سیما بودند گفتند خوب است برویم ببینیم فرزندان عمویمان قایل چگونه اند و آنها پیش صد زن زشت از بنی قایل رفتند. زنان آنها را حبس کردند و ایشان مدتی مقیم میان قایلی ها بودند. سپس صد نفر دیگر گفتند مناسب است برویم ببینیم برادرانمان در چه حالی هستند و از کوه به زیر آمدند. آنها را هم زنهای حبس کردند و بعد فرزندان شیث همگی فرود آمدند و مرتکب معصیت شدند و با فرزندان قایل از دواج کردند و در آمیختند و فرزندان قایل بسیار زیاد شدند و زمین از ایشان انباشته شد و آنها همانهایی هستند که به روزگار نوح (ع) در طوفان غرق شدند.

شیث بن آدم پسری به نام انوش داشت و فرزندان زیاد دیگری هم از او به وجود آمد و او انوش را وصی خود قرار داد. انوش هم فرزندان فراوان و پسری به نام قینان آورد که او را وصی خود قرار داد. و قینان فرزندی چند از جمله مَهْلَلِیل داشت که او را وصی خود قرار داد. مَهْلَلِیل فرزندی به نام یزد داشت که همان الیازد است و چند پسر دیگر هم داشت و همان یزد را وصی خود قرار داد و به روزگار او تنها ساخته و پرداخته شد و گروهی از آیین حق برگشتند. یزد چند فرزند از جمله خَنُوخ را داشت که خنوخ همان ادریس پیامبر (ع) است.

## حواء

حجاج بن محمد از ابن جریر، از مجاهد<sup>۱</sup> در تفسیر این گفتار الهی که می فرماید «و از او آفرید همسرش را»<sup>۲</sup>، نقل می کرد که می گفته است: «در حالی که آدم خواب بود، حواء از کوتاهترین دندۀ او آفریده شد و چون آدم از خواب بیدار شد گفت «آئا» که به زبان نبطی به معنی زن است.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان بن سعید ثوری، از پدرش، از غلام ابن عباس، از ابن عباس نقل می کرد که: «او را حواء نامیدند از این روی که مادر همه زندگان است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس نقل می کرد که: «آدم به هند و حواء به جده فرود آمدند. آدم به جستجوی او برآمد. چون آدم به منطقه مزدلفه (مشعرالحرام) رسید، حواء به او نزدیک شد و بدین جهت آنجا را مزدلفه نامیدند و چون به یکدیگر پیوستند آنجا را جمع هم گفته اند.

۱. مجاهد، از بزرگان تابعین، متولد سال ۲۱ و درگذشته به سال ۱۰۴ یا ۱۰۳ هجری است، رک: یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۶، چاپ مارگلیوت، مصر، ۱۹۳۰ میلادی، ص ۲۴۲-م.

۲. از آیه ۱ سوره چهارم - نساء.



## ادریس نبی (ص)

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: «نخستین پیامبر که پس از آدم در زمین مبعوث شد، ادریس است و او خنوخ پسر یزد است، و یزد همان ایازد است. در هر روز به اندازه اعمال عبادی یک ماهه دیگران از او عمل عبادی به آسمان صعود می‌کرد و به این جهت ابلیس بر او رشک برد و قوم او هم از فرمان سر پیچیدند و خداوند او را همچنان که می‌فرماید به مکانی بلند مرتبه برد و وارد بهشت فرمود<sup>۱</sup>، و گفت او را از بهشت بیرون نخواهم آورد.

و این مطلب ضمن حدیث مفصلی در داستان ادریس آمده است. خنوخ (ادریس) پسر ی به نام متوشلخ و چند فرزند دیگر داشت و متوشلخ را وصی خود قرار داد، و او هم پسر ی به نام لمک و چند فرزند دیگر داشت که لمک را وصی خود قرار داد و نوح (ص) پسر لمک است.

۱. اشاره به آیات ۵۶ و ۵۷ سوره نوزدهم - مریم - است. - م.